



...

خدایی که هست خدایی که داریم

خدارو باید بزرگ دید

بنده نیستن کسایی که خدایی که
می پرستن کوچیکه.

...



• درس هشتم •

جز خدا کی می تونه آدمو
عزیزکنه؟

داریم در باره آثار بزرگ دیدن خدا حرف می‌زنیم. خیلیا بی‌صبرانه منتظرن که ما راه‌کار نشون بدیم و بگیم چطوری می‌شه خدا رو بزرگ دید. قبلاً هم این نکته رو گفتیم و باز تکرار می‌کنم: باید به قدری در باره آثار بزرگ دیدن خدا حرف بزنیم که همه وجودمون بشه عطش برای دریافت پاسخش. علاوه براین فراموش نکنید که توجه به آثار بزرگ دیدن خدا، خودش بخشی از راه‌کار بزرگ دیدن خداست. تا حالا هفت تا درس پیش رفتیم. یه نگاه به خودتون بندازید و ببینید چقدر متفاوت شدید؟ چه اندازه نسبت به گذشته، در طول روز به بزرگی خدا فکر می‌کنید؟ چقدر تصمیم گرفتید توی کاراتون بزرگی خدا رو در نظر بگیرید؟ با توجه به پیامایی که می‌دید، معلومه که توی زندگی خیلیا داره این اتفاق می‌افته؛ پس یه کم و شاید هم بیشتر از یه کم صبر کنید تا با خیال راحت‌تری در باره آثار توجه به بزرگی و عظمت خدا حرف بزنیم.

تا حالا گفتیم وقتی که خدا رو بزرگ می‌بینیم، آدم مخلصی می‌شیم، اعتمادمون به خدا زیاد می‌شه و ترس از وجودمون بیرون می‌ره و امید هم بر زندگی مون حاکم می‌شه. توی این درس می‌ریم سراغ یکی دیگه از آثار بزرگ دیدن خدا.

بنده در بارهٔ یه مسئله با مردم خیلی بحث کردم که عزّت و ذلّت ما دست خداست. عزّت جایگاه انسان پیش دیگران نیست، عزّت جایگاه انسان پیش خداست؛ اما خیلی از مردم نمی‌تونن به جایگاهی که بنده پیش خدا پیدا می‌کنه، دل خوش کنن و به شدّت دنبال پیدا کردن جایگاه پیش دیگران هستن.

عزّت معانی متفاوتی داره، یکیش در مقابل ذلّته که همون خواری در مقابل فرد یا افراد دیگس. توی این معنا وقتی گفته می‌شه تو پیش من عزیزی، یعنی در نگاه من جایگاه رفیع و بلندی داری. یکی از معانیش محبوبیته. توی این معنا وقتی می‌گیم تو پیش من عزیزی، یعنی من دوست دارم. یکی از معانیش شکست‌ناپذیر بودن. عزیز توی این معنا به کسی می‌گن که دیگران نمی‌تونن بهش غلبه کنن.^۱

این که عزّت فقط و فقط دست خداست، از نگاه قرآن و روایات قابل تردید نیست.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا^۲

هر کس سربلندی می‌خواهد، سربلندی، یک‌سره از آن خداست.

هر کسی غیر از خدا هم اگه عزّت داشته باشه، از خدا گرفته. اگه کسی گفت عزّت دارم؛ اما با خدا کاری نداشت، یقیناً اون چیزی که داره، تنها چیزی که نیست عزّته. خدا هر کسی رو که بخواد، عزیز

۱. رک: لسان العرب، ج ۵، ص ۳۷۴-۳۷۵.

۲. سورهٔ فاطر (۳۵)، آیه ۱۰.

می‌کنه و هر کسی رو بخواد، به خاک ذلت می‌کشونه:

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ
تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ
تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^۱

بگو: «بار خدایا! تویی که فرمان فرمایی. هر آن کس را که خواهی، فرمان‌روایی بخشی و از هر که خواهی، فرمان‌روایی را باز می‌ستانی و هر که را بخوایی، عزت بخشی و هر که را بخوایی، خوار می‌گردانی. همه خوبی‌ها به دستِ توست و تو بر هر چیز، توانایی.»

امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

هر عزتی که پشتوانه‌اش دینی نباشد، ذلت است.^۲

حضرت در روایت دیگری رو فرمود:

عزیز غیر خدایی، ذلیل است.^۳

این قدر این مسئله از نگاه قرآن واضح‌ه که هر کسی عزت رو در جایی جز درگاه الهی دنبال کنه، مورد مؤاخذه خدا قرار می‌گیره:

بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا* الَّذِينَ
يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ
أَيْتَنَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا^۴

۱. سوره آل عمران (۳)، آیه ۲۶.

۲. «كُلُّ عِزٍّ لَا يُؤَيِّدُهُ دِينٌ مَدَنَةٌ» *عمر الحکم و درر الکلم*، ص ۵۰۸.

۳. «الْعَزِيزُ بَعِيرٌ اللَّهُ ذَلِيلٌ» *بحار الأنوار*، ج ۷۵، ص ۱۰.

۴. سوره نساء (۴)، آیه ۱۳۸-۱۳۹.

به منافقان خبرده که عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت؛ همانان که غیر از مؤمنان، کافران را دوستان [خود] می‌گیرند. آیا سربلندی را نزد آنان می‌جویند؟ [این خیالی خام است؛] چرا که عزّت، همه از آن خداست.

ما وقتی بزرگ‌تر از خدا کسی یا چیزی رو ندیدیم، همه عزّت رو پیش اون می‌بینیم. اصلاً برای عزّت، جایی جز در خونه خدا نمی‌ریم. شنیدید یه جنسی هم اصلش هم بدلیش توی بازار هست؛ ولی اصلش رو یه نفر بیشتر نداره؟ توی بازار که می‌ره، همه می‌گن اگه اصلشو می‌خوای، برو پیش فلانی. عزّت رو هم فقط یه جامی شه پیدا کرد، اونم در خونه خداست. راه به دست آوردن این عزّت هم کاملاً مشخص شده: بندگی. امام صادق ع فرمود:

هر که می‌خواهد بی آن که ایل و تباری داشته باشد، عزیز باشد و بدون آن که مال و ثروتی داشته باشد، بی‌نیاز باشد و بدون آن که سلطنتی داشته باشد، هیبت داشته باشد، باید از خواری معصیت خدا به عزّت طاعت او درآید.^۱

امیر مؤمنان علی ع هم فرمود:

هر گاه که به دنبال عزّت بودی، آن را از راه طاعت الهی طلب کن.^۲

شاید برای خیلیاتون این سؤال پیش بیاد که پس ما به طور کلی باید بی خیال جایگاهمون پیش مردم بشیم؟ نه، لازم نیست

۱. «مَنْ أَرَادَ عِزًّا بِلَا عَشِيرَةٍ وَ غَنًى بِلَا مَالٍ وَ هَيْبَةً بِلَا سُلْطَانٍ فَلْيَنْقُلْ مِنْ ذَلِّ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَتِهِ» *الخصال*، ج ۱، ص ۱۶۹.

۲. «إِذَا ظَلَبْتَ الْعِزَّ فَاطْلُبْهُ بِالتَّوَّابَةِ» *عمر الحکم و درر الکلم*، ص ۲۸۵.

بی خیال شدید، حرف ما اینه که وقتی خدا رو بزرگ دونستیم و به فکر جایگاهمون پیش خدا افتادیم، بهش اعتماد می‌کنیم، کاری که گفته انجام می‌دیم و اعتبارمون پیش مردم رو هم می‌سپریم به خودش. خود خدا می‌دونه براش چی کار کنه، اگه مصلحت بود، حتماً جایگاه بندش رو بین مردم بالا می‌بره. جایگاه انسان پیش خدا نسبتش با جایگاه انسان پیش مردم حکایت این ضرب‌المثله: «چون که صد آمد نود هم پیش ماست».

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا!

کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به زودی [خدای] رحمان برای آنان، محبتی [در دل‌ها] قرار می‌دهد.

در روایتی از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود:

هنگامی که خداوند، کسی از بندگانش را دوست دارد، به فرشته بزرگش جبرئیل می‌گوید: «من، فلان کس را دوست دارم. تو هم او را دوست بدار». جبرئیل هم او را دوست خواهد داشت. سپس در آسمان‌ها ندا می‌دهد که: «ای اهل آسمان! خداوند، فلان کس را دوست دارد. او را دوست بدارید». به دنبال آن، همه اهل آسمان، او را دوست می‌دارند و پس از آن، پذیرش این محبت، در زمین منعکس می‌شود. و هنگامی که خداوند، کسی را دشمن بدارد، به جبرئیل می‌گوید: «من از او متنفرم. تو هم او را دشمن بدار».

جبرئیل، او را دشمن می‌دارد. سپس در میان اهل آسمان‌ها ندا می‌دهد که: «خداوند، از او متنفر است. او را دشمن بدارید. همه اهل آسمان‌ها از او متنفر می‌شوند. سپس انعکاس این تنفر، در زمین خواهد بود.^۱

امیر مؤمنان علی علیه السلام هم فرمود:

کسی که میان خود و خدا را اصلاح کند، خداوند، میان او و مردم را اصلاح می‌کند.^۲

یادمونم باشه که عمل به دستورات خدا فقط نماز خوندن و روزه گرفتن نیست. توی روایات ما به صراحت درباره کارایی که باعث می‌شه انسان پیش مردم ذلیل بشه حرف زدن. کسی که به این توصیه‌ها عمل نکنه، نمی‌تونه توقع داشته باشه که خدا پیش مردم عزیزش کنه. مثلاً به ما گفتن این کارا رو انجام ندید که شما رو بین مردم خوار می‌کنه: درخواست از مردم، تن دادن به کارهایی که در توان آدم نیست، انجام کارهایی که عذرخواهی در پی داره، ادا نکردن حقوق، دروغ و ترس از راست‌گویی، ظلم، طمع و حرص به دنیا و اهانت به مردم.^۳

۱. «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا دَعَا جَبْرِيْلَ فَقَالَ إِنِّي أَحِبُّ فَلَانًا فَأَجِبُّهُ فَيَجِبُهُ جَبْرِيْلُ ثُمَّ يُنَادِي فِي السَّمَاءِ فَيَقُولُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فَلَانًا فَأَجِبُّوهُ فَيَجِبُهُ أَهْلُ السَّمَاءِ ثُمَّ يُوضِعُ لَهُ الْقَبُولَ فِي الْأَرْضِ وَإِذَا أَبْغَضَ عَبْدًا دَعَا جَبْرِيْلَ فَيَقُولُ إِنِّي أَبْغَضُ فَلَانًا فَأَبْغِضُهُ فَيَبْغِضُهُ جَبْرِيْلُ ثُمَّ يُنَادِي فِي أَهْلِ السَّمَاءِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُبْغِضُ فَلَانًا فَأَبْغِضُوهُ فَيَبْغِضُونَهُ ثُمَّ تُوضِعُ لَهُ الْبَعْضَاءُ فِي الْأَرْضِ» نهج الفصاحه، ص ۲۹۰.

۲. «مَنْ أَسْلَحَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَصْلَحَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ» الكافي، ج ۸، ص ۳۰۷.

۳. رک: مجموعه از نوبانو، کتاب دوم با عنوان نقطه ویرگول: کمی مکث، ص ۱۷۱-۱۷۵، از همین قلم.

پس در این که عزّت فقط پیش خداست، تردیدی نیست و در این که راه به دست آوردن این عزّت هم فقط بندگی خداست شگّی وجود نداره؛ امّا چرا ما بیش از اون که به جایگاه خودمون پیش خدا فکر کنیم، به جایگاهمون پیش بنده‌های خدا فکر می‌کنیم؟ چرا کارایی که خدا گفته انجام بدید تا پیش من عزیز بشید رو انجام نمی‌دیم؛ امّا حاضریم کارایی رو که مردم دوست دارند رو با انگیزه هر چه تمام‌تر انجام می‌دیم تا پیش اونا عزیز بشیم؟ یکی از دلایلیش اینه: از نگاه خیلی از ماها مردم بزرگ‌تراز خدا هستن؛ پس عزّت پیش مردم، مهم‌تر از عزّت پیش خداست و اونیه که می‌تونه عزّت و ذلّت ما رو رقم بزنه، مردم هستن؛ نه خدا.

من وقتی خدا رو بزرگ ندیدم، حتّی اگه کاری کردم که جایگاه من رو پیش خدا بالا می‌بره، این جایگاه احساس خاصی رو در من ایجاد نخواهد کرد. چرا؟ معلومه دیگه، این جایگاه پیش کسی حاصل شده که چندان بزرگ نیست؛ پس جذّابیتی نداره تا برام مهم باشه و انگیزه عمل بهم بده؛ امّا من به بزرگی مردم ایمان دارم، برای همینم هست که جایگاهی که پیش اونا پیدا می‌کنم برام مهمه. یه موقع بناست من کاری رو انجام بدم که پیش همکارم عزیز بشم، گاهی پیش رئیس اداره، گاهی پیش مدیر کل استان، گاهی پیش رئیس جمهور و ... معلومه که هر چی آدمی که بناست پیشش عزیز بشم بزرگ‌تر می‌شه، انگیزه من برای انجام اون کاره بیشتر می‌شه.

از اون جایی که بنده بنا داشته و دارم توی مشاوره‌ها بر اساس اصول دینی حرف بزنم، یکی از جاهایی که حسابی به مشکل

برمی خورم، جایبه که مخاطبم باید به کاری روانجام بده که پیش خدا عزیز می شه؛ ولی پیش مردم ذلیل. واقعاً توی حل این معادله می مونه که جایگاه خدایی رو باید انتخاب کنه یا جایگاه مردمی رو؟ چرا این تردید وجود داره؟ چون عظمت و بزرگی خدا برای این فرد جانيفتاده. شاید شعارش رو می داده؛ اما حالا که توی عمل باید امتحان پس بده، رد می شه.

خیلی از ماها دغدغه این رو داریم که مردم دربارمون چی جوری قضاوت می کنن. یکی از دلایل اصلیش اینه که دوست نداریم پیش مردم ذلیل بشیم. می خوایم خودمون رو ثابت کنیم، می خوایم به مردم بگیم که ما بزرگیم. می خوایم بگیم آهای مردم! ما رو بزرگ ببینید. نوع نگاه مردم برای ما دغدغه شده. چرا؟ چون بخشی از عزتمون رو دست همین مردم می بینیم. تازه خوبامون این طوری هستن، خیلیا که همه عزت رو دست مردم می بینن.

وقتی آدم خدا رو بزرگ دید و همه عزت رو دست خدا دید، از این دغدغه خلاص می شه. زندگیش خیلی راحت می شه. به آرامشی توی رفتارش حاکم می شه که احساس می کنه، از زیریه بار سنگین آزاد شده. خیلی از کارا رو دیگه راحت انجام می ده؛ چون نگران این نیست که مردم در بارش چه قضاوتی می کنن.

یه مقداری فکر کنید ببینید اگه این دغدغه از زندگی مون حذف بشه، چقدر نفس راحت کشیدنامون زیاد می شه. یه عالمه کار اضافی از زندگی مون حذف می شه، چون درعین حالی که خدا اون کارا رو لازم نمی دونست، ما فقط برای مردم و خریدن نگاهشون، اونا رو انجام می دادیم.

خانمه از نظر اقتصادی مشکل خاصی نداره، دو تا بچه هم داره و حضورش توی خونه نیازه، همسرشم چندان تمایلی به سرکار رفتن خانمش نداره و کارشم زنونه نیست؛ اما برای این که بین مردم بتونه سری بلند کنه و بگه من شاغلم، سختی کار کردن توی محیط مردونه رو بر خودش هموار می‌کنه و می‌ره سر کار. وقتی که بشینه توی خونه و خوب به بچه‌هاش برسه و شوهرداری کنه، به عالمه پیش خدا جایگاه پیدا می‌کنه؛ اما جایگاهی که پیش مردم می‌تونه کسب کنه، براش مهم‌تر از جایگاهی که پیش خدا می‌تونه پیدا کنه.

امام باقر علیه السلام فرمود:

ارزش زن صالح، از هزار مرد ناصالح بیشتر است. هر زنی که هفت روز به همسرش خدمت کند، خداوند هفت در جهنم را به روی او می‌بندد و هشت در بهشت را به روی او باز می‌کند تا از هر کدام که خواست، وارد شود.^۱

و باز هم ایشان فرمود:

هیچ زنی نیست که جرعه‌ای آب به همسرش می‌دهد، مگر آن که این کار برای او از یک سال عبادتی که روزهایش را روزه بدارد و شب‌هایش را به عبادت بایستد، بهتر است. خداوند برای هر جرعه‌ای که همسرش را نوشانیده، شهری در بهشت برایش بنا می‌کند و شصت گناه او را می‌آمرزد.^۲

۱. «الْإِمْرَأَةُ الصَّالِحَةُ خَيْرٌ مِنَ أَلْفِ رَجُلٍ غَيْرِ صَالِحٍ وَأَيُّمَا امْرَأَةٍ خَدَمْتَ زَوْجَهَا سَبْعَةَ أَيَّامٍ أَعْلَقَ اللَّهُ عَنْهَا سَبْعَةَ أَبْوَابِ النَّارِ وَفَتَحَ لَهَا ثَمَانِيَةَ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ تَدْخُلُ مِنْ أَيُّهَا شَاءَتْ» (وسائل الشيعية، ج ۲۰، ص ۱۷۲).

۲. «مَا مِنْ امْرَأَةٍ تَسْقِي زَوْجَهَا شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهَا مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ»

این خانم این نوع روایات رو می‌شنوه که زنی که توی خونه به همسرش خدمت کنه چه جایگاهی پیش خدا پیدا می‌کنه؛ اما این جایگاه برایش انگیزه تولید نمی‌کنه. چون خدایی که بهش اعتقاد داره، اون قدرها بزرگ نیست که پیدا کردن جایگاه پیش اون اهمیتی داشته باشه.

ما به اندازه ای که از توحید دور می‌شیم، از آرامش دور می‌شیم و به اندازه جایگاهی که برای مردم توی عزت و ذلتمون قائلیم، از توحید دور می‌شیم و به اندازه آدمایی که حس می‌کنیم می‌تونن بهمون عزت و ذلت بدن، بازم از خدا دورتر می‌شیم.

چقدر زیاده آدمایی که ما فکر می‌کنیم می‌تونن عزتمون بدن یا ذللمون کنن! این آدمها با هم دیگه خیلی فرق دارن. هر کدوم با یه قاعده‌ای به آدم عزت می‌دن یا ذلیل می‌کنن. چقدر آدم مضطرب می‌شه وقتی می‌خواد عزت رو از اینا بگیره.

یکی از آیه‌هایی که خیلی خیلی دوستش دارم، این آیه‌س که حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ به اون دو تا رفیق زندانش می‌گه:

يَا صَاحِبَي السِّجْنِ أَأَرَبَابٌ مُّتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ
الوَاحِدُ الْقَهَّارُ!

ای دو رفیق زندانیم، آیا خدایان پراکنده بهترند یا
خدای یگانه مقتدر؟

ارباب جمع ربه. چند تا ربه بهتره یا یه رب واحد و قهار؟ آدمی

صِيَامٍ نَهَارًا وَ قِيَامٍ لَيْلًا وَ يَبْنِي اللَّهُ لَهَا كُلَّ شَرْبَةٍ تَسْقِي رُؤُوسَهَا مَدِينَةً فِي
الْجَنَّةِ وَ غَفَرَ لَهَا سِتِّينَ خَطِيئَةً» (همان جا).

۱. سوره یوسف (۱۲)، آیه ۳۹.

که چند تا ربّ داره و ربّها همه با هم فرق دارن، چقدر باید تلاش کنه تا بتونه جایگاه خودش رو پیش اونا حفظ کنه و عزیز بمونه؟ اما اونی که یه ربّ داره و ربّ مقتدر و بزرگی هم هست که بر همه غلبه داره، خیالش راحت. پیش اون که عزیز بشه، دیگه دغدغه‌ای نداره. چون همه عزّت همینی هست که پیش این یه دونه خداست. بیاید امشب بشماریم ببینیم چن تا ربّ داریم؟ یک، دو، سه، ... ده، بیست، سی،

آدم توی دغدغه‌هاشم باید موخّد باشه. یعنی فقط نگران یه نفر باشه. وقتی توحید قوی می‌شه، خاصیتش اینه که همه دغدغه‌های آدم رو یه جا جمع می‌کنه و یه رنگ بهش می‌ده. آدم موخّد فکرش صد جا نیست، یه جاست؛ اونم پیش خدا. آدمی که چند تا ربّ داره، فکرش به تعداد ربّهایی که داره پراکندس. تمرکز، ویژگی آدم موخّده. طرف یه عالمه خودش رو می‌کُشه تا با فنون مختلف، به تمرکز برسه؛ در حالی که تمرکز واقعی یه راه بیشتر نداره که اونم قوی کردن توحیده. همین و بس.

ما به اندازه درکی که از عظمت خدا داریم، می‌تونیم پشت پا بزنینم به جایگاهی که پیش مردم داریم یا می‌تونیم داشته باشیم. حرف مردم برای کسی بزرگه که خدا براش کوچیکه.

به این مسئله می‌شه از یه زاویه دیگه هم نگاه کرد. ما چون به بزرگی خدا ایمان نداریم، باور نمی‌کنیم خدا می‌تونه در برابر مردم بایسته و ذلّتی رو که اونا می‌خوان به ما تحمیل کنن، به عزّت تبدیل کنه و باورشون نمی‌شه که خدا می‌تونه عزّت مردم داده رو تبدیل به ذلّت و خواری کنه.

همهٔ حرف ما توی این درس این شد، اگه خدا رو بزرگ دیدیم، جایگاهی که پیشش می‌تونیم داشته باشیم، برامون مهم می‌شه و به اندازهٔ اهمیت این جایگاه، انگیزه‌مون برای به دست آوردنش زیاد می‌شه.

سال‌هاست که دارم
دست و پا می‌زنم برای بزرگ شدن
دوست دارم هر که مرا می‌بیند
وجودم همهٔ نگاهش را پر کند
عزت، گمشدهٔ زندگی من است.
عمری به دنبالش گشتم و نیافتمش
دیگر خسته‌ام از این هم پی‌جویی و ناکامی.

برای به دست آوردن عزت
چقدر بندهٔ این و آن شدم
ولی به جای عزت
چیزی جز ذلت نصیبم نشد که نشد.

من به دنبال تاج عزت می‌گشتم
که بگذارم روی سرم
دست دراز می‌کردم
به سوی کسانی که خیال می‌کردم
در دکانشان متاع عزت را می‌توان یافت

اما آنها چوب ذلت بر سرم می‌زدند
و من هم دست بر نمی‌داشتم
از این خیال سرابی.
دیگر این چوب‌ها کار خودش را کرده
و من یقین کرده‌ام که
عزّت دست این مردم بی‌رحم نیست
و داشتم به این باور می‌رسیدم
که گویی عزّت را فقط می‌شود
در افسانه‌ها پیدا کرد
و اصلاً زیر این سقف کبود
چیزی به نام عزّت نیست.

می‌خواستم نردبانی بسازم
از همه چوب‌هایی که بر سرم زدند
و پله پله بروم تا خود آسمان
و روی پیشانی آسمان بنویسم
«دنبال عزت نگرد که گشتم و نبود»

نزدیک آسمان که رسیدم
دیدم جای جای آسمان را
نام تو پر کرده است.
اصلاً جایی برای نوشتن نیست.
نامت می‌درخشید

به قدری که ستاره‌ها از آن نور می‌گرفتند
و ماه و خورشید
رو به قبله آن نماز نیاز می‌خواندند.

هیچ فرشته‌ای از کنار نام تو نمی‌گذشت
مگر آن که
دست به سینه می‌ایستاد و ادای احترام می‌کرد.

آقای عزیزم!
به من بگو این همه عزت را
از کجا آورده‌ای؟
چرا من هر چه به سوی این و آن
دست دراز کردم
جز ذلت
چیزی نصیبم نشد؟

تو به کدام سو
دست دراز کرده‌ای
که این قدر وجودت پراز عزت است؟
بگو که من هم از همه دست بشویم
و دست دراز کنم به سویش.

راستش خودم

پاسخ پرسش‌م را می‌دانم
اما چه کار کنم
که دیگر نایی برای گام برداشتن نمانده برایم
هر کسی هم بود
بعد از این همه دویدن و نرسیدن
دیگر نفسی نداشت
برای گام برداشتن.

آقایی که عزیزی، عزیز خدا!
دست این از نا افتاده را بگیر
و بگذار در دست همان خدایی که
لحظه‌های زندگی‌ات را
خرج بندگی‌اش می‌کنی
و زندگی‌ات را زیر سایهٔ عزت‌ش طی می‌کنی.

من همان عزّتی را می‌خواهم
که تو داری
اگر خلائق هم قسم شوند
که مرا به اوج عزّت برسانند
بی‌آن که حتی گوشهٔ چشمی از من طلب کنند
دیگر نمی‌خواهم که نمی‌خواهم.
عزّت همه ارزانی خودشان
من همان عزّتی را می‌خواهم که تو داری. (۱۳۹۶/۸/۲)